



چرا امام حسین(ع) از خدا می خواهد که او را با نعمت و احسانش امتحان نکند؟

دو حدیث از امام حسین (که درود خدا بر او باد) با شرح و توضیح آیت الله آقا مجتبی تهرانی

آیت الله آقا مجتبی تهرانی (که روانش شاد باد) در جلسات خود به شرح و تفسیر حدیث می پرداخت و بر این کار مداومت داشت. به مناسبت سالروز میلاد امام حسین (که درود خدا بر او باد) دو حدیث امام از کتاب بحارالانوار را با شرح آقا مجتبی تهرانی، ادامه می دهیم.

1* روایت شده که حسین بن علی(ع) در دعایش می فرمود: «اللَّهُمَّ لَا تَسْتَدْرِجَنِي بِالْإِحْسَانِ وَلَا تُؤَدِّبُنِي بِالْبَلَاءِ»

در دعایی از امام حسین(ع) منقول است که حضرت فرمودند: «اللَّهُمَّ لَا تَسْتَدْرِجَنِي بِالْإِحْسَانِ»، خدایا! من را با احسان کردن آزمایش نکن. روش خدا این است که با اعطاء نعمت و احسان، بندگان را امتحان می کند. خدا اینطوری است که هم وقتی نعمت می دهد و هم هنگامی که نعمت را می گیرد، در حال امتحان است. در هر دو خدا امتحان می کند. یکی از معانی استدراج همین است. در روایتی از امام زین العابدین (ع) منقول است که حضرت در رابطه با استدراج فرمودند: اگر خداوند نعمتی را بدهد و تو شکر نعمتش را فراموش کنی، برای مرتبه دوم به تو نعمت می دهد و امتحانت می کند تا ببیند آیا شکرش می کنی یا باز هم فراموش می کنی. اگر باز هم سپاس نگویی، برای مرتبه سوم، یک نعمت دیگر می دهد. اگر شکر نکردی یکی دیگر می دهد. عجب امتحانی است! خدا اینطوری امتحان می کند. این استدراج اینگونه است: نعمت دادن، فراموشی و غفلت از شکر.

در این دعا امام حسین(ع) می فرمایند: خدایا من را با استدراج امتحان نکن؛ یعنی خدایا! نعمتی که از شکرش غفلت خواهم کرد را نمی خواهم. این دعا خیلی مهم است! نعمتی که همراهش غفلت از شکر است را نمی خواهم.

بخش دوم دعا: «وَلَا تُؤَدِّبُنِي بِالْبَلَاءِ»، اگر از امتحان باصطلاح رفوضه درآمدی، خدا باید با تو چه کار کند؟ اگر بچه کار اشتباهی کند با او چه می کنند؟ ادبش می کنند. باید گوشش را بگیری بمالی. حضرت می فرمایند: خدایا، من را با بلا ادب نکن! اگر من خطا کردم، من را اینطوری ادب نکن! چون تحمل بلای تو بسیار مشکل است.

معنا و دلیل «استدراج»

در این روایت بحثی راجع به استدراج داریم که یکی از دلائل گرفتاری های انسان را دربر دارد. امام حسین در این روایت، استدراج را معنا می کنند که گاهی خدا به بنده اش نعمت می دهد، ولی از آن طرف بنده، شکر نعمت را به جا نمی آورد؛ این به خاطر آن است که خداوند حالت شکرگذاری را از بنده سلب کرده است.

اینجا سوال پیش می آید که چرا خدا چنین می کند و حال شکر را از بنده اش می گیرد؟ او که نعمت را به بنده می دهد، توفیق شکر را هم به او بدهد! یعنی چه که او نعمت را بدهد ولی توفیق شکر را از او بگیرد؟ چرا خدا توفیق شکر را از بنده اش می گیرد تا او نتواند شکر نعمت را به جا آورد؟ اصلاً چه طور می شود که خدا با بنده اش چنین می کند؟

ناشکری انواع نعمت ها

در روایتی از امام صادق(ع) آمده است که گاهی خدا به بنده اش نعمتی را می دهد، او هم آن نعمت را در راه معصیت خرج می کند و با آن گناه می کند.

منظور از نعمت هم در این روایت فقط پول نیست؛ چشم، گوش، دست، پا و تمام قوای انسانی، نعمت هایی است که خدا به انسان داده است. نعمت، فقط پول و اسکناس نیست! چشم هایتان را باز کنید و نعمت هایی را که خدا داده است، بشناسید! نعمت، متصله و منفصله دارد که تمام سرتاپای انسان و آن چیزهایی که متعلق به او است را در بر می گیرد، این یعنی اینکه «ای انسان! همه وجودت و متعلقات وجودت، نعمت های خداوند است» اگر انسان نعمتی را در راه حرام مصرف کند و گناه کند، خدا به او مهلت می دهد تا استغفار کرده و از این گناه ها توبه نماید!

استدراج راهی به سوی «کفر»

آیه قرآن هم این مطالب را دارد و می فرماید: «إِنَّمَا تُمْلَى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا» خدا مهلت می دهد تا ببیند آیا تو استغفار می کنی یا نه! اگر استغفار کردی مساله ای پیش نمی آید، اما اگر استغفار نکردی، خدا نعمتش را تجدید می کند؛ یعنی نعمت را دوباره به تو می دهد. اینجا دیگر تو توفیق شکرگذاری نداری و در حقیقت، خدا این توفیق را از تو سلب کرده است. این بی حساب نیست که خدا به بنده ای از بندگان نعمت می دهد و در عین حال، توفیق شکرگذاری را از او سلب می کند.

وقتی بنده گناه کرد و به جای عقاب، نعمت هایش زیاد شد، کم کم با خودش فکر می کند که چرا این همه گناه می کند ولی هیچ اتفاقی نمی افتد؟! نکند خبری نیست؟! اصلاً شاید حلال و حرامی، نعوذ بالله در کار نیست! از اینجا است که انسان به وادی کفر کشیده می شود.

2* روایت شده که حسین بن علی(ع) فرمود: مَالَكَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ كُنْتَ لَهُ مُنْفِقًا فَلَا تُنْفِقُهُ بَعْدَكَ فَيَكُنْ ذَخِيرَةً لِعَيْرِكَ وَ تَكُونَ أَنْتَ الْمَطْلَبُ بِهِ، الْمَأْخُودُ بِحِسَابِهِ إِيْلَهُ لَا يَبْقَى لَكَ لَتَبْقَى عَلَيْهِ فَكُلُّهُ قَبْلَ أَنْ يَأْكُلَكَ»

«مال و اموال تو اگر برای تو و به نفع تو نباشد، باید آن را انفاق کنی؛ چون آن اموال را بعد از مرگ خودت نمی توانی انفاق کنی

و برای دیگران می شود؛ در نتیجه در رابطه با آن مال و آن کسی که آن مال را برای او گذاشته ای از تو حساب می کشند و مطالبه می کنند. بدان که تو به خاطر اموالت نمی مانی و اموال تو هم برای تو نمی ماند، پس قبل از آن که مال تو، تو را بخورد تو آن را بخور.»

اگر مال انسان به نفع انسان نباشد، باید آن را از خودش جدا کند؛ یعنی انفاق کند. اگر نفع و سود، جنبه مالی داشته باشد، بهره گیری از امور مادی لازم است مانند خوراک، پوشاک، مسکن و... که تمام این ها ابزاری است برای رسیدن انسان به خداوند. اما اگر نمی توانی بهره و سود واقعی ببری یعنی بعد از مرگ تو و در مسیر برزخ و قیامت برایت کارسازی ندارد، انفاق کن. آن هم در راه خداوند، زیرا ذخیره می شود برای تو و اگر این کار را نکردی، ذخیره می شود برای بعد از تو و دیگر از اختیارت خارج می شود. وارثان و دیگران از آن بهره می برند ولی تو درباره ی آن مسئول هستی و مورد سؤال قرار می گیری که مال را از کجا آوردی؟ نه چه مقدار آورده ای؟ در چه راهی خرج کردی؟ و برای چه کسانی گذاشتی؟

ممکن است به خاطر آن مال تو را عذاب کنند ولی ورثه تو را به خاطر خرج درست و انفاق همان مال به بهشت ببرند و تو پشیمان ترین افراد خواهی بود. اگر انسان می داند ورثه او نااهل بوده و ممکن است مالی را که برای او به ارث گذاشته است در راه غیرالهی و ناثواب خرج کند بداند که حساب آن مال را از او خواهند کشید.

حالا چه باید کرد؟ مال را فدای خودت بکن، قبل از آن که تو فدای آن شوی. آن امور مادی که در دنیا بهره ای از آن ندارم باید فدای من شود نه من فدای او بشوم. منظور این نیست که انسان مال نداشته باشد، بلکه نحوه بهره گیری مهم است که مال را فدای ایمان، اعتقاد و... خود بکن.